

## سبک نویسنده و سبک مترجم

### علی خزاعی فر

در این مقاله نویسنده مدعی است که مسئله اساسی و ابدی عمل ترجمه، آموزش ترجمه و نقد ترجمه، اعم از ادبی و غیرادبی، سبک است. نویسنده با فرض این که تعادل مطلوب میان متن مبدأ و متن مقصد تعادلی است که در بالاترین سطح ممکن بین دو متن یعنی سطح سبک برقرار می‌شود، نخست تعریفی از سبک ارائه می‌دهد و سپس به بحث درباره این سؤال می‌پردازد که چگونه می‌توان، با شرط نسبیّت، دوگانگی اجتناب‌ناپذیر بین سبک نویسنده و سبک مترجم را رفع کرد. در پاسخ به این سؤال نویسنده استدلال می‌کند که سبک هر نویسنده فقط در زبانی که متن به آن نوشته شده قابل‌ارزیابی است و لذا نه می‌توان نسبتی را که هم‌نشینی کلمات در دو زبان با هم برقرار می‌کنند با هم سنجید و نه می‌توان با ترجمه کلمات نویسنده به کلمات نظیر در زبان مقصد سبک نویسنده را به ترجمه انتقال داد. به اعتقاد نویسنده تنها راهی که برای رفع دوگانگی بین سبک نویسنده و سبک مترجم باقی می‌ماند این است که مترجم سبک نویسنده را در زبان خود بازآفرینی کند. برای این کار مترجم باید ویژگی‌های عمده سبک او را شناسایی کرده و ترجمه را به سبکی بنویسد که آن ویژگی‌ها در چارچوب بوطیقا و قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان مقصد در متن ترجمه بارز باشد. در چنین حالتی، که مستلزم دانش و خلاقیت زبانی مترجم است، نه «صدای نویسنده» در متن ترجمه گم می‌شود و نه «صدای مترجم»، بلکه این دو صدا با هم همسو می‌شوند. نویسنده در پایان نمونه‌هایی از ترجمه‌های چاپ‌شده نقل می‌کند تا سه تلقی رایج از سبک را در میان مترجمان ایرانی نشان بدهد و درعین حال به سوءتفاهماتی درباره سبک که به ترجمه‌های نادرست منجر شده اشاره می‌کند.

### ۱. مقدمه

مسئله اساسی و ابدی ترجمه، اعم از ادبی و غیرادبی، سبک است. چه در عمل ترجمه، چه در آموزش ترجمه، چه در نقد ترجمه. در عمل ترجمه، چالش بزرگ مترجم این است که بتواند بین متن اصلی و متن ترجمه نوعی تعادل سبکی به‌وجود بیاورد. چالش بزرگ آموزش ترجمه این است که یاد بدهیم مترجم چگونه سبک نویسنده را بشناسد و بازآفرینی کند.

چالش بزرگ نقد ترجمه این است که ببینیم مترجم تا چه حد در بازآفرینی سبک نویسنده موفق بوده است.

سبک با چگونگی گفتن سروکار دارد نه با چه گفتن. وقتی از سبک ترجمه صحبت می‌کنیم، از «غلط» یا «درست» بودن متن ترجمه در قیاس با محتوای متن اصلی صحبت نمی‌کنیم. کمتر ترجمه‌ای بدون غلط محتوایی یافت می‌شود، هرچند که در ایران، در مقایسه با کشورهای دیگر که در آنجا ترجمه به صورت حرفه‌ای انجام می‌شود، تعداد اغلاط به مراتب بیشتر است. ولی بزرگ‌ترین غلط مترجم این است که نتواند سبک را درست منتقل کند. مترجم ممکن است اغلاط ریزی مرتکب شود اما بتواند سبک را منتقل کند و برعکس ممکن است غلط فاحشی در کارش نباشد اما نتواند سبک را منتقل کند. نویسنده‌ای گفته بود من ترجمه کتابی را به دست گرفتم تا بخوانم ولی اولین جمله آن را که خواندم کتاب را بستم و کنار گذاشتم. این جمله غلط نبود، هم معنی را رسانده بود و هم غلط دستوری نداشت. غلط بزرگ آن این بود که مترجم نتوانسته بود سبکی در خور سبک نویسنده خلق کند.

بحث سبک در ادبیات یک بحث قدیمی و، به قول ادبا، بحث درازدامنی است. ولی بحث سبک در ترجمه بحث نسبتاً جدیدی است و کمتر به آن پرداخته شده است. این بحث هم در مطالعات ترجمه اهمیت دارد هم بخصوص در عرصه ترجمه حرفه‌ای، آموزش ترجمه و نقد ترجمه در ایران. مشکل اساسی در مسئله سبک ترجمه دوگانگی میان سبک نویسنده و سبک مترجم است. چالش پیش روی مترجم، در مرحله نظری، این است که بدانند نسبت بین این دو سبک چیست یا چگونه باید باشد و، در مرحله عملی، بتواند این نسبت را به درستی برقرار کند.

## ۲. تعریف سبک

ادبا و زبان‌شناسان تعاریف متعددی از سبک ارائه داده‌اند. این تعاریف را شاید بتوان به دو نوع کلی تقسیم کرد: تعاریف ارزش‌گرا و تعاریف خنثی. تعریف ارزش‌گرا لفظ سبک را به نوعی از نوشته اطلاق می‌کند که ویژگی‌ها یا «ارزش» زبانی یا زیباشناختی خاصی دارد و از ذوق و قدرت زبانی نویسنده سرچشمه می‌گیرد. برای مثال، برخی سبک را «هنجار‌گریزی» تعریف کرده‌اند. بر اساس این تعریف ارزش‌گرا، همه متن‌ها سبک ندارند، بلکه فقط متونی که در آنها نویسنده از هنجار خروج می‌کند سبک دارد.

تعریف ما از سبک در اینجا تعریفی خنثی است. این تعریف که در حوزه زبان‌شناسی بسیار متداول است سبک را عبارت از نحوه انتخاب واژگان می‌داند. این تعریف مبتنی بر تعریفی

است که عموم مردم از واژه عام سبک دارند. مثلاً وقتی از سبک لباس پوشیدن فردی سخن می‌گوییم منظورمان نحوه انتخاب لباس یا نوع لباس پوشیدن اوست. بدین ترتیب، سبک همیشه مبتنی بر انتخاب است. آنجا که انتخاب نیست سبک هم نیست. سبک نوشتن فلان نویسنده یعنی نحوه‌ای که نویسنده کلمات را انتخاب می‌کند و کنار هم می‌نشانند. سبک هرنویسنده با کلماتی که انتخاب می‌کند و با شیوه کنارهم‌نشاندن کلمات (نحو) مشخص می‌شود. کلمه ممکن است ساده، محاوره‌ای، دشوار، رسمی، فنی، خوش‌آهنگ، دقیق، ملموس، انتزاعی، مبهم و غیره باشد. تنوع کلمات در نوشته‌ای ممکن است زیاد یا کم باشد. نویسنده ممکن است پُرگو و درازنویس باشد یا مختصر و مفید بنویسد. در حوزه نحو نیز نویسنده امکان‌انتخاب دارد هرچند درمقایسه با حوزه واژگان امکان انتخابش محدودتر است. واژه سبک به خودی خود ارزشی به نویسنده و متن نمی‌دهد چون هرنویسنده سبک دارد و هرمتن، سبک نویسنده آن را منعکس می‌کند. اگر بخواهیم سبک نویسنده یا سبک متنی را ارزشگذاری کنیم باید آن را با صفاتی توصیف کنیم. پس برخلاف نظر آنها که سبک را ویژگی متن ادبی می‌دانند و متون غیرادبی را فاقد سبک می‌شمارند، هم متن ادبی سبک دارد هم متن غیرادبی از جمله متون دایره‌المعارف.

### ۳. تعادل سبکی یا تعادل ژانری

به اعتقاد ما تعادل مطلوب میان متن مبدأ و متن مقصد تعادلی است که در بالاترین سطح ممکن بین دو متن برقرار می‌شود. از آنجا که سبک و ژانر در سطح کلان متن تعریف می‌شوند، این سؤال پیش می‌آید که چرا ما در اینجا از تعادل سبکی صحبت می‌کنیم و نه تعادل ژانری و اساساً فرق تعادل سبکی با تعادل ژانری چیست؟ برای پاسخ به این سؤال باید نخست فرق بین ژانر و سبک را مشخص کنیم. ژانر اصطلاحی است که به دسته‌ای از کتب که ویژگی‌های مشترک کم‌وبیش قابل‌تعریفی دارند اطلاق می‌شود. در ادبیات سه ژانر عمده شعر، ادبیات داستانی و نمایشنامه داریم که هرکدام از اینها خود خرده-ژانرهای متعدد دارند.<sup>۱</sup> اصطلاح سبک، چنان که گفته شد، به شیوه نوشتن یک نویسنده خاص اطلاق می‌شود. نویسندگان با این که معمولاً سعی می‌کنند از قواعد ژانری که در آن می‌نویسند پیروی کنند اما خواسته یا ناخواسته ذوق خود را نیز در نوشته خود نشان می‌دهند. برای مثال، ژانر

---

<sup>۱</sup> یکی از پژوهشگران ژانر چهارمی را هم به رسمیت می‌شناسد که «نثر غیرداستانی خلاق» است. به اعتقاد من نوع دیگری از نثر هم وجود دارد که می‌توان آن را «نثر غیرداستانی غیرخلاق» نامید. اتفاقاً بخش اعظم متون که متون توضیحی و علمی یا اطلاع‌رسان هستند به این نثر نوشته می‌شوند.

نمایشنامه ویژگی‌های کلی مشخصی دارد که از تحلیل غالب متون نمایشی استخراج می‌شود اما شکسپیر سبک مخصوص به خود را دارد که ویژگی‌های این سبک نیز از تحلیل نمایشنامه‌های او قابل استخراج است. برخی ویژگی‌های سبکی شکسپیر با ویژگی‌های ژانر نمایشنامه مشترک است اما برخی هم منحصر به شکسپیر است. همچنین، برای ژانر «نثر غیرداستانی و غیرخلاق» و هریک از خرده-ژانرهای آن می‌توان ویژگی‌های کلی برشمرد اما هرمتن متعلق به این ژانر ممکن است ویژگی‌های سبکی متمایز نویسنده را نیز منعکس کند. پس اگر بخواهیم درباره‌ی متنی خاص اظهارنظر کنیم، دقیق‌تر آن است که آن متن را بر اساس ویژگی‌های سبک نویسنده بررسی کنیم تا ویژگی‌های ژانر متن؛ چون ویژگی‌های ژانری ممکن است در آن متن به کاررفته باشد یا به کارنرفته باشد حال آن که آن متن به تمامی انعکاسی از سبک نویسنده است. به این دلیل، در مقایسه‌ی دو متن مبدأ و مقصد، معیار «تعادل سبکی» را بر «تعادل ژانری» ترجیح دادیم.

با توجه به تمایز میان میان سبک و ژانر، اگر نویسنده‌ای متنی علمی یا توضیحی را به سبکی مغلق بنویسد، مترجم چه باید بکند؟ آیا باید ویژگی‌های سبکی او را در ترجمه بازآفرینی کند یا اینکه ترجمه را بر اساس ویژگی‌های ژانر علمی بنویسد. تصمیم‌گیری در این مورد به عوامل مختلف از جمله خواننده‌ی متن و کارکرد متن بستگی دارد و مترجم است که باید بر اساس این عوامل تصمیم بگیرد که زبان ترجمه را ساده کند یا همچنان مغلق بنویسد. بحث بازآفرینی سبک نویسنده یک بحث کلی نظری است و فارغ از شرایط متن و فرهنگ و مخاطبی خاص قابل دفاع است و البته در مورد عموم متن‌ها کاربرد دارد، اما این به این معنی نیست که آن را می‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط فوق‌الذکر در همه‌ی موارد به کار برد. هیچ نظریه‌ی کلی در باب ترجمه کردن نداریم که بتوان آن را به همه‌ی انواع متن در همه‌ی زمان‌ها و فرهنگ‌ها قابل اطلاق دانست.

#### ۴. هر سبک در یک نظام زبانی خاص ایجاد و ارزش‌گذاری می‌شود

برای داوری در مورد ارزش سبک نویسنده یا مترجم به دو عامل اساسی باید توجه کرد: عامل اول، کیفیت انتخاب مفردات جمله یعنی کلمات و تعبیرات است و عامل دوم، شیوه‌ی ترکیب و هم‌نشینی آنها بر روی زنجیره‌ی جمله. یکی از ویژگی‌های مهم سبک، انسجام و یکدستی آن است. هر کس که دستی در نوشتن دارد می‌داند برای ایجاد سبکی یکدست چه مایه‌ی دانش و ذوق زبانی لازم است چون هر کلمه به راحتی در کنار کلمه‌ی دیگر نمی‌نشیند. در ترجمه، ایجاد انسجام به مراتب دشوارتر است چون مترجم در انتخاب کلمات محدودتر است

و باید با همان کلمات محدود و شیوه ترکیب محدودتر این انسجام را خلق کند. پس منتقد سبک باید هم مفردات، یعنی واژگان جمله و هم شیوه ترکیب و هم نشینی کلمات را در نظر بگیرد. نمی‌توان با استناد به مفردات یک نوشته درباره سبک آن قضاوت کرد چون قضاوت درباره سبک، قضاوت درباره سطح کلان متن است. این قضاوت با صفاتی بیان می‌شود که به کل متن اطلاق می‌شود.

برخی از صفاتی که در توصیف سبک به کار می‌رود عبارت است از: زیبا، منسجم، روشن، خودمانی، حماسی، روان، طبیعی، ساده، استاندارد، شوخ‌طبعانه، غیررسمی، متکلف، مغلق، ادبی، آرکائیک، التقاطی، محافظه‌کارانه، محاوره‌ای، خشک، احساسی، متظاهرانه، شلخته، موجز، بلیغ، گنگ، اثرگذار، مطبوعاتی، فاضلانه، تغزلی، شاعرانه، جدلی، پراطناب و غیره. به مثال زیر توجه کنید. در اینجا جمله اول رمان غرور و تعصب به چهار شکل متفاوت ترجمه شده است. هر مترجم مجموعه واژگان متفاوتی به کار گرفته و آنها را به شکل‌های مختلف کنار هم نشانده است:

'It is a truth universally acknowledged, that a single man in possession of a good fortune, must be in want of a wife.'

- این که هر جوان مجرد صاحب‌مکنتی نیاز به همسری دارد قولی است که جملگی برآند.
- این حقیقتی است که همه قبول دارند. هر جوان مجرد مال‌ومنال‌داری باید همسری اختیار کند.
- این حقیقت مورد قبول عموم است که هر مرد مجرد ثروتمندی ناگزیر باید نیازمند به ازدواج باشد.
- حقیقتی است که همه به آن اذعان دارند و آن این است که مرد مجرد دارای مال‌ومنال حتماً نیاز به همسر دارد.

با فرض این که ترجمه‌های فوق معانی کم‌وبیش یکسانی را منتقل می‌کنند، تفاوت میان آنها را می‌توان فقط با اتکا به مفهوم سبک توضیح داد. تفاوت میان این ترجمه‌ها ناشی از تفاوت ذوق، تجربه و قدرت زبانی مترجمان و نیز تفاوت در درک مترجمان از سبک نویسنده و تفاوت در قدرت آنان در بازآفرینی این سبک است. برای مثال در ترجمه اول، تعبیر غیرامروزی «صاحب‌مکنت» خواننده را به فضای گذشته می‌برد. در این فضا واژه «جملگی» و تعبیر «بر قولی بودن» قابل‌پذیرش می‌شود. اما هنوز دو نکته دیگر وجود دارد. نکته اول این است که آیا این جمله با سبک جین آستن تناسب دارد؟ نکته دوم این است که آیا این جمله با جملات دیگری که در پی آن می‌آید همخوانی سبکی دارد؟ به عبارت دیگر، آیا مترجم قادر است در سراسر ترجمه خواننده را در فضای زمانی که این جمله خلق

کرده نگه‌دارد؟ طنزی که جین آستن در این جمله به کار می‌گیرد این است که سخن او به‌ظاهر درباره‌ی نیاز مرد به همسر است حال آن‌که در کل کتاب جین آستن از نیاز زن به همسر سخن می‌گوید. این نکته در ترجمه‌ی اول و چهارم بارزتر بیان شده است. ترجمه‌ی دوم جمله‌ای است به‌مراتب ساده‌تر از جمله‌ی نویسنده، هم از جهت نحو، چون مترجم، جمله‌ی واحد نویسنده را به دو جمله‌ی کوتاه ترجمه کرده، و هم از جهت انتخاب کلمات. در ترجمه‌ی سوم ترکیبات «موردقبول‌عموم بودن» و «ناگزیر باید نیازمند به ازدواج بودن» از هم‌نشینی آشنای کلمات در زبان فارسی حکایت نمی‌کند. در ترجمه‌ی چهارم فعل «اذعان‌داشتن» به مقصود گوینده نزدیک‌تر است تا فعل «قبول‌داشتن». همچنین استفاده از صفت غیرمستعمل «دارای مال‌ومنال» به فضای قدیمی داستان نزدیک‌تر است تا صفت پولدار یا ثروتمند. بدین ترتیب ارزش سبکی هر یک از این ترجمه‌ها به تک‌تک کلمات آنها نیست (صرف استفاده از کلمات قدیمی‌تر مثل «مال‌ومنال» ما را به سبک جین آستن نزدیک نمی‌کند) بلکه به کیفیت هم‌نشینی آنها بر روی زنجیره‌ی افقی جمله و تأثیری که از این هم‌نشینی به‌وجود آمده نیز بستگی دارد.

##### ۵. با ترجمه‌ی تحت‌اللفظی سبک نویسنده منتقل نمی‌شود

حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان سبک نویسنده را به ترجمه «منتقل» کرد. راه ساده‌ای که به ذهن می‌رسد این است که هر کلمه‌ی نویسنده را به کلمه‌ای نظیر در فارسی ترجمه کنیم. با ذکر یک مثال نشان می‌دهیم که این راه‌حل تا چه حد قابل قبول است:

However little known the feelings or views of such a man may be on his first entering a neighbourhood, this truth is so well fixed in the minds of the surrounding families, that he is considered as the rightful property of some one or other of their daughters.

هرقدر هم احساسات و دیدگاه‌های چنین مردی در آغاز ورود او به محله ناشناخته باشد، این حقیقت چنان در اذهان خانواده‌های محل تثبیت شده که او را ملک قانونی خود می‌دانند. (غرور و تعصب)

آیا این ترجمه توانسته سبک نویسنده را به ترجمه انتقال دهد؟ پاسخ منفی است. در اینجا تک‌تک کلمات نویسنده به کلماتی معادل و نظیر ترجمه شده و ساختار جمله‌ی نویسنده هم عیناً حفظ شده، پس چرا سبک او منتقل نشده است؟ در این شیوه ترجمه، چه چیزی ممکن

است از دست برود؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان با ترجمه تک‌تک کلمات و ساختارهای نویسنده به کلمات و ساختارهای نظیر در فارسی به تعادل سبکی رسید؟ پاسخ این سؤال ساده و روشن است ولی علیرغم سادگی و روشنی بسیاری از مترجمان دچار خطا می‌شوند. پاسخ این است که کلماتی که، برای مثال، جین آستن در زبان انگلیسی انتخاب کرده و کنار هم نشانده با یکدیگر یک رابطه هم‌نشینی دارند که فقط به‌فقط در زبان انگلیسی می‌توان ارزش این هم‌نشینی را تعیین کرد. معادل‌های نظیر یا قاموسی آنها در فارسی چنین رابطه هم‌نشینی و در نتیجه چنان ارزش سبکی ندارند. البته متن جین آستن را می‌توان با سایر نوشته‌های جین آستن و یا سایر متون ادبی انگلیسی مقایسه کرد و درباره تفاوت‌ها و شباهت‌ها و ارزش سبکی آنها صحبت کرد ولی نمی‌شود با انتخاب واژگان در سطح خرد درباره سطح کلان که سبک باشد قضاوت کرد. چطور می‌شود در مورد ارزش سبکی دو مجموعه کلمه نظیر به‌نظیر که متعلق به دوزبان متفاوتند و روابط هم‌نشینی متفاوت ایجاد می‌کنند داوری کرد؟

در توضیح مطلب فوق می‌توان از استعاره «موتور» استفاده کرد. متن، موتور نیست که بتوان اجزای آن را «پیاده کرد» و به کشوری دیگر برد و در آنجا دوباره سرهم کرد. هر کلمه در زبان خود ریشه‌های گسترده دارد. این ریشه‌ها همان مختصات معنایی کلمه و روابط معنایی و هم‌نشینی کلمه با سایر کلمات آن زبان است. وقتی کلمه‌ای به زبان دیگر ترجمه می‌شود، معادل آن فقط برخی از این روابط معنایی را منعکس می‌کند، و لذا برخی از روابط معنایی، و یا به تعبیری بخشی از معنی کلمه، در زبان اصلی جا می‌ماند و هرگز به ترجمه منتقل نمی‌شود. در مورد قطعات موتور وضع چنین نیست. هر قطعه اگرچه با سایر قطعات جمع می‌شود و موتور را می‌سازد اما از خود استقلال هم دارد چون می‌توان آن قطعه را عیناً در کشوری دیگر ساخت و با مجموعه‌ای از قطعاتی که بدین ترتیب بازسازی می‌شوند موتوری دقیقاً شبیه موتور اول ساخت. در مورد موتور می‌توان از تعبیر «بازسازی» استفاده کرد اما ترجمه متن نیاز به «بازآفرینی» دارد چون نه قطعات جمله نویسنده معادل‌های دقیق در زبان دیگر دارند و نه این قطعات را می‌توان به شیوه نویسنده به هم متصل کرد. پس لازم است قطعاتی کم‌وبیش شبیه به قطعات نویسنده انتخاب کرد و آنها را چنان با یکدیگر ترکیب کرد که متن اصلی و متن ترجمه در نهایت کارکردی شبیه به هم داشته باشند به نحوی که بتوان با صفات مشترکی آنها را توصیف کرد.

حال به ترجمه زیر از جمله بالا توجه کنید. با این که مترجم در مواردی به خود آزادی داده، ممکن است بگویید این ترجمه بیشتر به سبک جین آستن نزدیک است تا ترجمه فوق:

این حقیقت در نزد مردم چندان بدیهی است که وقتی چنین مردی اولین بار وارد محله‌ای می‌شود خانواده‌های محل ولو آن‌که با عقاید و احساسات آن مرد آشنا هم نباشند او را حق مسلم (ملک طلق) یکی از دختران خود می‌دانند.

چنان‌که پیشتر گفته شد، تلقی برخی مترجمان از سبک این است که نحو جملات نویسنده را عیناً حفظ کنند و نیز هر کلمه او را به کلمه‌ای نظیر ترجمه کنند. البته این شیوه حفظ سبک نویسنده به واژگان و نحو محدود نمی‌شود و گاه به حوزه‌های دیگر زبان یعنی حوزه مختصات معنایی کلمات و نیز روابط معنایی میان کلمات (semantics) و حوزه معانی اصطلاحات و معانی کاربردی عبارات (pragmatics) نیز تعمیم می‌یابد. این شیوه ترجمه اگر آگاهانه باشد نه ناشی از ناتوانی مترجم در بازآفرینی متن نویسنده - خالی از کارکردهای خاص یا جذابیت‌های زیباشناختی نیست. کارکرد چنین روشی در ترجمه این است که مترجم خواننده را آنچنان نزدیک به نویسنده به حرکت وامی‌دارد که صدای مترجم گم می‌شود و خواننده فقط صدای نویسنده را می‌شنود و صدای نفس‌های او را حس می‌کند. از سوی دیگر، کنارهم نشان دادن کلمات به طرز ناآشنا و با نحوی ناآشنا ممکن است برای برخی خوانندگان خالی از لذت نباشد. اما باید به سه نکته توجه کرد. نکته اول این‌که در این شیوه ترجمه آنچه حفظ نمی‌شود سبک است چون مترجم نقش چندانی در انتخاب کلمات ندارد بلکه فقط برای کلمات نویسنده معادل نظیر پیدا می‌کند. از آن گذشته، «سبک» این‌گونه ترجمه را نمی‌توان با همان صفتی توصیف کرد که سبک متن اصلی را توصیف می‌کنیم. برای مثال اگر بتوان گفت سبک نویسنده سبکی است روان، یا منسجم، این صفات را طبعاً نمی‌توان به ترجمه‌ای که به این شیوه نوشته شده اطلاق کرد. نکته دوم این است که کارکرد این شیوه ترجمه به متونی خاص مثل متون مقدس یا ادبیات ناب و یا متونی که برای مقاصد آموزشی ترجمه می‌شوند محدود می‌شود و در مورد اکثر متون کاربرد ندارد. نکته سوم، که کم اهمیت‌تر از دو نکته قبلی نیست، این است که برخی مترجمان، چنان‌که گفته شد، این شیوه را کاملاً آگاهانه به کار می‌برند چون نظر به کارکرد آن دارند. اما برخی مترجمان از سر ناتوانی در بازآفرینی متن مبدأ به این شیوه تمسک می‌جویند. البته حاصل کار این دو دسته مترجم یکی نیست چون انگیزه و توان آنها یکی نیست. مترجمی که از سر ناتوانی به این شیوه ترجمه دست می‌زند قطعاً چنان قدرتی ندارد که بتواند کلمات را به نحوی کنارهم بنشانند که سبکی نظیر سبک متن اصلی خلق کند بلکه سبکی که او در نهایت



می‌سازد سبکی التقاطی است، سبکی فاقد یکدستی و انسجام که متن اصلی بر او تحمیل کرده است.

### ۶. شیوه مطلوب برای «انتقال سبک»

حال که با ترجمه تحت‌اللفظی سبک منتقل نمی‌شود پس چگونه باید ترجمه کنیم؟ جواب این است که سبک هر نوشته اگرچه قابل انتقال نیست اما می‌توان با شرط نسبیت آن را در زبان مقصد بازآفرینی کرد. برای این کار باید:

**الف:** با بررسی دقیق سبک نویسنده به فهرستی از صفات دست یافت که سبک متن اصلی را به درستی توصیف می‌کنند؛

**ب:** متن مقصد را به گونه‌ای نوشت که بتوان کم‌وبیش همان صفات را به سبک متن مقصد هم اطلاق کرد.

بدیهی است بازآفرینی هر یک از ویژگی‌های متن مبدأ مستلزم ایجاد تغییراتی در متن مبدأ است چون قابلیت‌ها و محدودیت‌های دوزبان با یکدیگر متفاوت است. مترجمی که هر جمله بلند نویسنده را به یک جمله بلند در فارسی ترجمه می‌کند، یا از معادل‌های قاموسی برای واژگان استفاده می‌کند خواه ناخواه فرض را بر این می‌گذارد که دو زبان از امکانات بیانی یکسانی برخوردارند و به هر شکلی که مطلبی را می‌توان در یک زبان گفت در زبان دیگر هم می‌توان گفت. و این تصوری نادرست است. برای مثال، اگر متن اصلی متنی «روان» است، برای نوشتن ترجمه‌ای که در نظام ادبی زبان مقصد متنی «روان» به حساب بیاید ترجمه تحت‌اللفظی کارآیی ندارد. یا اگر متن اصلی در زبان مبدأ متنی «ادبی» به حساب می‌آید، متن ترجمه باید دارای ویژگی‌هایی باشد که خوانندگان ترجمه بتوانند صفت «ادبی» را به آن اطلاق کنند. متن مترجم چون در چارچوب بوطیقای زبان مقصد نوشته می‌شود به ناچار با ارزش‌های برآمده از همین بوطیقا سنجیده می‌شود.

در اینجا ذکر نکته‌ای اهمیت دارد و آن این‌که، چنان‌که گفتیم، بحث سبک به متون ادبی محدود نمی‌شود بلکه هرمتنی سبک دارد و لازم است سبک آن در زبان مقصد بازآفرینی شود. اتفاقاً مسئله سبک در مورد متون غیرادبی اهمیت بیشتری دارد چون بخش اعظم متونی که ترجمه می‌شوند متون غیرادبی هستند. بسیاری از این متون که کارکرد اصلی آنها اطلاع‌رسانی است مشخصات سبکی مشترکی دارند. اینها متونی هستند که در آنها نویسندگان سعی می‌کنند نامرئی به نظر برسند و هیچ جلوه‌گری خاصی در بعد واژگان و نحو

نداشته باشند و نحو و واژگان را در خدمت پیام بگیرند و زبانی مستدل و صریح و روشن و خالی از هر نوع ابهام به کار ببرند.

بدین ترتیب می‌توان سبک نویسنده هر متن را توصیف کرد و مشخصات بارز آن را برشمرد. در مورد سبک جین آستن در رمان *غرور و تعصب* می‌توان چنین گفت: «زبانی ساده و بی‌تکلف دارد ولی کلمات باظرافت در آن به کار رفته‌اند چون حاوی اشارات نهفته‌اند. تأثیر خود را از سادگی و ظرافت می‌گیرد و ناخودآگاه اعمال می‌کند. کلماتش که غالباً لبه‌تیزی دارند حاکی از هوشمندی، بذله‌گویی و نکته‌سنجی اوست. از زبان مجاز کمتر استفاده می‌کند. فاصله خود و خواننده را با قهرمان داستان‌هایش حفظ می‌کند. در نوشتن دیالوگ‌ها استاد است. بخصوص در نوشتن دیالوگ‌های زنان. دیالوگ‌ها را گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم و آزاد نقل می‌کند بسته به این که چقدر مایل است خواننده در داستان درگیر شود. در نقل قول غیرمستقیم آزاد صدای کارآکتر را با صدای خود می‌آمیزد. دیالوگ‌ها پر از سؤال و جواب‌های هوشمندانه و جملات کوتاه است و هر شخصیت نه با توصیف که با طرز صحبت کردنش مشخص می‌شود...»

بدین ترتیب ویژگی‌های بارز سبک جین آستن را می‌توان راهنمای کار قرار داد و براساس آنها سبکی نوشت که «تا حد امکان» در تعادل با آن و دربردارنده این ویژگی‌ها باشد. عبارت «تا حد امکان» عبارت غیردقیقی نیست، بلکه اتفاقاً واقعیت ترجمه را منعکس می‌کند. سبک هیچ متنی را نمی‌توان، به معنایی که در ریاضی به کار می‌رود، «مساوی» با سبک ترجمه آن دانست. نسبیّت قانون ترجمه است. هیچ کلمه متن اصلی معادلی «دقیق» در زبان مقصد ندارد و، چنان که گفتیم، رابطه هم‌نشینی کلمات در دو زبان هم متفاوت است. از آن گذشته، قدرت مترجمان در بازآفرینی متن نیز متفاوت است. مترجمان «کم‌ویش» به متن اصلی نزدیک می‌شوند و سعی می‌کنند «تا حد امکان» آن را بازآفرینی کنند.

### ۷. مخالفان مفهوم تعادل سبکی

مفهوم تعادل سبکی که ما در اینجا آن را شیوه مطلوب ترجمه فرض کردیم، مخالفانی دارد. مخالفان معتقدند متن ترجمه شده ذاتاً متنی دورگه است چون از دو منبع زبانی یعنی زبان مبدأ و زبان مقصد سرچشمه می‌گیرد. به نظر اینان زدودن تأثیر زبان مبدأ بر متن ترجمه شده نه ممکن است نه لازم، چون زدودن آن «صدای نویسنده» یعنی سبک او را که همان فردیت اوست و اثر انگشت او به‌شمار می‌آید خاموش می‌کند و از طرف دیگر، مانع غنی کردن زبان مقصد می‌شود. بر اساس این دیدگاه «تعادل سبکی» مفهومی بی‌معنی است چون سبک متن

ترجمه شده به سبب این که ذاتاً دورگه و التقاطی است نمی تواند دارای برخی ویژگی های سبک متن مبدأ از جمله یکدستی و روانی باشد. با این که قائلین به این دیدگاه این سخن را در مورد متون ادبی می گویند، نه در مورد هرمتنی، این دیدگاه با دیدگاه ما در مورد تعادل سبکی کاملاً متفاوت است. ما هم معتقدیم که متن ترجمه شده متنی دوصدایی است، یعنی اثر تلاش نویسنده و مترجم است، و نشانی از فردیت هر دو دارد، اما لزومی ندارد که صدای این دو در متن ترجمه شده صدایی دوگانه باشد. تعادل سبکی به تعادل میان متن مبدأ و متن مقصد نه در سطح خرد بلکه در بالاترین سطح ممکن اشاره دارد. در این سطح، مترجم می تواند صدای نویسنده را در صدای خود بازتاب دهد. مترجم هر لحظه در متن حضور دارد و صدایش هر لحظه شنیده می شود چون هر لحظه در کار بازآفرینی صدای نویسنده است. صدایش با صدای نویسنده همخوانی و همسویی پیدا می کند چون هر دو تلاش می کنند آهنگ واحدی را بنوازند. مترجم با حضور خود می کوشد حضور نویسنده را در متن تثبیت کند، یعنی متن را به سویی ببرد که نویسنده قصد آن را داشته است. وقتی نویسنده و مترجم صدایی واحد دارند دوصدایی بودن متن به متنی التقاطی نمی انجامد. با قبول اصل نسبیت هم صدایی نویسنده و مترجم قابل درک و قابل اجرا می شود.

#### ۸. سه شیوه «انتقال» سبک

حال ببینیم مترجمان ما با سبک نویسنده چگونه برخورد کرده اند. به نظر من سه روش برخورد با سبک نویسنده وجود دارد و همه ترجمه ها را می توان در یکی از این سه گروه جای داد. روش اول همان روش مطلوب است که گفتیم، یعنی هم ارز کردن دو متن از جهت سبکی در سطح کلان. در اینجا چون هدف ایجاد تعادل سبکی است به ناچار تغییراتی در سطح خرد ایجاد می شود. مترجم سبک نویسنده را (در متن مورد نظر) ارزیابی می کند و ترجمه را بر اساس ویژگی های شاخص سبک نویسنده و با توجه به قابلیت ها و محدودیت های زبان فارسی بازآفرینی می کند. ترجمه زیر نمونه ای از این گونه ترجمه سبک است:

Sing, O goddess, the anger of Achilles son of Peleus, that brought countless ills upon the Achaeans. Many a brave soul did it send hurrying down to Hades, and many a hero did it yield a prey to dogs and vultures, for so were the counsels of Jove fulfilled from the day on which the son of Atreus, king of men, and great Achilles, first fell out with one another.

ای الهه شعر، خشم آخیلوس فرزند پله را بسرایی، خشمی دل آزار که دردهای بی شمار مردم آخائی را فراهم کرد و آن همه نفوس مغرور و دلیر را به کام مرگ افکند و پیکرهاشان را طعمه سگان و پرندگان بی شمار کرد تا اراده زئوس خدای خدایان انجام پذیرفت. ای الهه، از آن روزی سخن آغاز کن که ستیزه‌ای شوم میان آگاممنون فرزند آتره که پادشاه مردم بود و آخیلوس دلاور که از نژاد خدایان بود نفاق افکند. (یلیاد، ترجمه سعید نفیسی)

ترجمه دریابندری از *بازمانده روز* و بسیاری از دیگر ترجمه‌های ایشان به این روش بسیار نزدیک است. در واقع خدمت بزرگ دریابندری به ترجمه ادبیات این بود که در پی ایجاد تعادل سبکی بود و در این کار البته با انتقادات و ستایش‌های زیادی هم روبه‌رو بود.

روش دوم: مترجم بر اساس درک نادرست از مفهوم سبک و «متن ادبی» ساختار نحوی و معنایی متن اصلی را تا حد امکان حفظ می‌کند و با این کار به خیال خودش به سبک نویسنده وفادار می‌ماند. حاصل کار سبکی است خام و فاقد انسجام که به هیچ وجه تأثیر ادبی متن اصلی را ندارد. معمولاً مترجمانی که قادر به ارزیابی سبک نویسنده نیستند و اساساً توان بازآفرینی آن را ندارند این تعریف از سبک را بهانه ناتوانی خود قرار می‌دهند.

“A small crowd meanwhile had gathered at the gates of Buckingham Palace. Listlessly, yet confidently, poor people all of them, they waited; looked at the Palace itself with the flag flying; at Victoria, billowing on her mound, admired her shelves of running water, her geraniums; singled out from the motor cars in the Mall first this one, then that; bestowed emotion, vainly, upon commoners out for a drive; recalled their tribute to keep it unspent while this car passed and that; and all the time let rumour accumulate in their veins and thrill the nerves in their thighs at the thought of Royalty looking at them; the Queen bowing; the Prince saluting; at the thought of the heavenly life divinely bestowed upon Kings; of the equeries and deep curtsies; of the Queen’s old doll’s house; of Princess Mary married to an Englishman, and the Prince — ah! the Prince! who took wonderfully, they said, after old King Edward, but was ever so much slimmer. The Prince lived at St. James’s; but he might come along in the morning to visit his mother.

در این مدت اندک جمعیتی بر در بزرگ کاخ باکینگهام گردآمده بود، بی‌امان ولی با این وصف باطمینان؛ همه آن مردم که فقیر بودند در انتظار به‌سر می‌بردند: به خود کاخ نگاه می‌کردند که پرچم‌های آن در اهتزاز بود، به ویکتوریا نگاه می‌کردند که بر فراز تپه زیر مجسمه دامنش را باد داده بود، کرت‌های آب‌جاری و شمعدانی‌هایش را به تحسین می‌نگریست؛ از میان اتومبیل‌های گذران در خیابان مال نخست این یک را جدا می‌کردند و سپس آن یک را، بیهوده عواطف خود را بر سر مردم متوسط غیراعیان و اشراف می‌ریختند که برای گردش با اتومبیل بیرون آمده بودند و بانک ستایش خود را پس می‌کشیدند تا هنگام این یا آن اتومبیل مصرف‌نشده بماند. و در همه مدت شایعه را رها کرده بودند تا در رگهایشان جمع شود و پی‌های رانهایشان را به فکر آن که خاندان سلطنت به ایشان می‌نگرد تحریک کند، ملکه که سر فرود بیاورد، ولیعهد که با دست سلام بدهد؛ در اندیشه آن زندگی بهشتی که از جانب خداوند به پادشاهان ارزانی شده است؛ در اندیشه اصطبل‌ها و کرنش‌های پرآب‌وتاب، در اندیشه خانه عروسک قدیمی ملکه، در اندیشه پرنسس ماری که با یک انگلیسی غیردرباری ازدواج کرده بود، و شاهزاده-آه، شاهزاده! که می‌گفتند شباهت جالبی به شاه ادوارد پیر دارد، و لیکن چه اندازه باریکتر بود. (خانم دالووی، ترجمه پرویز داریوش)

روش سوم: مترجم هیچ ارزیابی از سبک نویسنده ندارد، یا اهمیتی به سبک نویسنده نمی‌دهد. چنین مترجمی هر نوع متنی را به یک شکل که همان سبک خود اوست ترجمه می‌کند. در نمونه زیر، مترجم بدون توجه به سبک محاوره‌ای نویسنده گفت‌وگوی بین قهرمانان داستان را به زبانی رسمی ترجمه کرده است (مترجم از پیروان سبک رماتیک در ترجمه است و تقریباً هر نوع متنی را به همین زبان ترجمه می‌کند).

“You mustn’t mind me.” We were both together again and the self-consciousness was gone. “We really are the same one and we mustn’t misunderstand on purpose.”

“We won’t.”

“But people do. They love each other and they misunderstand on purpose and they fight and then suddenly they aren’t the same one.”

“We won’t fight.”

“We mustn’t. Because there’s only us two and in the world there’s all the rest of them. If anything comes between us we’re gone and then they have us.”

“They won’t get us,” I said. “Because you’re too brave. Nothing ever happens to the brave.”

«عزیزم، از حرف‌های من افسرده نشو. ما هردو یکی هستیم و دیگر نباید بین ما سوء تفاهمی به وجود آید.»

«دیگر پیش نخواهد آمد.»

«ولی همه اینطور نیستند. آنها همدیگر را دوست دارند و باز تعمداً حرف‌های هم را سوء تعبیر می‌کنند. با هم دعوا می‌کنند و کاملاً عوض می‌شوند.»

«ما هیچ وقت با هم دعوا نمی‌کنیم.»

«نباید. برای این که در این دنیا فقط ما دونفر هستیم که با همیم. اگر تفرقه‌ای بین ما بیفتد آنها مالک ما خواهند شد.»

«آنها هیچ وقت مالک ما نخواهند شد و ما همیشه با هم خواهیم ماند. دلیلش این است که تو شهامت داری و آن که شجاع است خطری او را تهدید نمی‌کند.» (وداع با اسلحه، ترجمه حسن شهباز)

## ۹. جمع‌بندی

در این مقاله گفتیم که

۱. تعادل مطلوب میان متن مبدأ و متن مقصد تعادلی است که در بالاترین سطح ممکن بین دو متن یعنی سطح سبک برقرار می‌شود.
۲. با توجه به این که نویسندگان همیشه در چارچوب قواعد ژانر نمی‌نویسند، مفهوم تعادل سبکی از تعادل ژانری دقیق‌تر است چون خصوصیات متن را بهتر می‌نمایاند.
۳. با توجه به این که سبک هنرنویسنده در زبانی که او می‌نویسد قابل تعریف و ارزیابی است، دوگانگی میان سبک نویسنده و سبک مترجم امری واقعی و اجتناب‌ناپذیر است. این سخن بدان معنی است که هرگز نمی‌توان سبکی «دقیقاً» برابر با سبک نویسنده در ترجمه خلق کرد.
۴. به دلیلی که در بالا گفته شد، سبک‌ها «قابل انتقال» نیستند، بلکه با شرط نسبیت می‌توان آنها را در زبانی دیگر «بازآفرینی» کرد.
۵. عمل بازآفرینی مستلزم توانایی زبانی و خلاقیت مترجم است.
۶. در عمل بازآفرینی، مترجم نخست ویژگی‌های برجسته سبک نویسنده را استخراج کرده و ترجمه را به نحوی می‌نویسد که بتوان آن ویژگی‌ها را در متن ترجمه هم دید.
۷. ضرورتی ندارد سبک متن ترجمه‌شده حتماً «دوگانه» یا التقاطی باشد. «صدای» مترجم یعنی فردیت و خلاقیت او می‌تواند همسو با «صدای» نویسنده باشد. کافیست مترجم بخواهد همسو با نویسنده باشد؛ برای این کار لازم است ویژگی‌های سبک او را در ترجمه خود بازآفرینی کند.

۸. در ایران مترجمان به سه شیوه به ترجمه سبک نویسنده پرداخته‌اند: شیوه بازآفرینی، شیوه انتقال جسمانی کلمات و نحو نویسنده و شیوه جایگزینی سبک نویسنده با سبکی دیگر. این سه شیوه در واقع بیانگر هدف مترجمان است اما در عمل ممکن است این اهداف کاملاً تحقق نیابد. برای مثال، در شیوه بازآفرینی مترجم ممکن است کاملاً به خود آزادی لازم برای خلق سبکی معادل سبک نویسنده را ندهد. در شیوه انتقال جسمانی سبک کم‌وکیف انتقال جسمانی ممکن است در هر ترجمه متفاوت باشد.

۹. روشی را که در اینجا روش مطلوب خواندیم روشی مطلق نمی‌دانیم چون مترجم علاوه بر سبک نویسنده، ممکن است به عوامل دیگر از جمله خواننده و کارکرد متن ترجمه در فرهنگ مقصد هم نظر داشته باشد. باین حال این روش، صرف‌نظر از عوامل ثانوی، از جهت نظری کاملاً قابل‌دفاع است و آن را می‌توان در ترجمه انواع متون اعم از ادبی و غیرادبی به کار گرفت.

\*\*\*\*\*